

کفتاری در باب فطرت

به قلم مهندس ابراهیم حنیف نیا

بسمه تعالی

وَصَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا صَالِحٍ الْمَهْدِيِّ عليه السلام أَدْرِكُنَا

اکنون که به لطف الهی و توجّهات مولایمان امام عصر علیه السلام دومین گفتار از سلسله بحثهای «سه گفتار در باب عقل، فطرت و وجدان» تکمیل می‌گردد، امیدوارم که فضل خداوندی در تکمیل مباحث بعد ما را یاری دهد، که آنچه را او می‌خواهد بر قلم آید.

خدایا! شراره‌های محبت آن عزیز عزیزان و محبوب قدسیان، آن یگانه باقی‌مانده از تبار پاکان را در روح و جان من فروزان گردان.

فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| ۴ | معنی لغوی |
| ۴ | فطرت در آراء و اندیشه‌ها |
| ۵ | تفاوت فطرت، با طبیعت و غریزه |
| ۶ | فطرت نوعی آفرینش خاص |
| ۶ | فطرت در قلمرو قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) |
| ۹ | جایگاه فطرت |
| ۹ | فطرت گوهر انسانیت |
| ۱۲ | ویژگی‌های فطرت |

ریشه لغوی

فطرت در لغت به معنای آفرینش، ایجاد و خلقت است. گفته شده ریشه آن فطر، به معنی شکافتن است. قاموس قرآن، ذیل این عبارت از قول طبرسی نقل کرده که: **أَصْلُ الْفَطْرِ: الشَّقُّ**

تفطر و انفطار: شکافته شدن.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ. نزدیک است آسمانها از آن بشکافتند.^۱

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ. آنگاه که آسمان بشکافتد.^۲

در بسیاری از آیات فطر به معنی آفریدن، و فاطر به معنی آفریننده آمده:

وَجَهتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.^۳

قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلَا تَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.^۴

خداوند موجودات را با «شکافتن» می آفریند، تخم حیوانات می شکافتد و بچه‌های آنها به دنیا می آیند. حبوبات هم در زیر خاک شکافته شده به درختی مبدل می گردند.

یک هسته زردآلو را در نظر بگیریم: هسته در زیر خاک پنهان شده، جوانه از آن خارج می شود، جوانه شکافته شده، شاخه‌ها و برگها از آن خارج می شود شاخه‌ها شکافته شده، گلها به وجود می آیند. از گلها میوه‌ها و از میوه‌ها هسته‌ها؛ و همچنین تا می‌رسیم به آسمانها و زمین، که در قرآن شش بار آمده: **فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**.

درباره انسان هم آمده: **وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي**.

که ما انسانها نیز ابتدا یک سلول و بافته ساده بوده و در اثر شکافته شدن به انسان تبدیل شده‌ایم.^۵

فطرت در آراء و اندیشه‌ها

متفکرین و اندیشمندان، به فراخور طرز فکر خود و متناسب با مشرب فکری و اعتقادی خاصی که برگزیده‌اند، هر یک فطرت را به نحوی تفسیر و تبیین کرده‌اند.

فلاسفه چه مادی چه الهی، روانشناسان، جامعه‌شناسان، علمای عقاید و غیره هر یک از فطرت تعبیری خاص دارند. که به بعضی از این تعابیر اشاره می‌کنیم:

- فطرت، میل و کشش غریزی است.
- ادراکات بدیهی اعم از تصویری و تصدیقی (در برابر ادراکات نظری و اکتسابی)

۱. مریم - ۹۰

۲. انفطار - ۱

۳. انعام - ۷۹

۴. انعام - ۱۴

۵. یس - ۲۲

۶. قاموس قرآن - سیدعلی اکبر قریشی

- فطرت عقل و فطرت دل.
- فطرت عقیده به خداوند.
- فطرت، عبارت است از گرایش به خداوند.
- فطرت، همان توان و استعدادِ خداجویی است.
- حالت ویژه‌ای که سرشت انسان بدان متّصف است و فعلیت خاصی را می‌طلبد.
- گاهی از فطرت تعابیر گوناگونی چون: حس مذهبی، بُعد مذهبی، بُعد معنوی، شور مذهبی، شعور دینی، شعور باطنی، حالت قدسی روح، کشش مذهبی، بُعد چهارم روح انسان و... یاد می‌شود.

تفاوت فطرت با طبیعت و غریزه

- قبل از توضیح بیشتر در مورد فطرت، بد نیست تفاوتِ آنرا با طبیعت و غریزه بدانیم.^۱
- ۱- طبیعت، معمولاً در موردِ موجوداتِ بی‌جان به کار می‌رود. از طبیعت یا طبع وقتی استفاده می‌کنیم که بخواهیم یک خاصیتی از خواص جمادات و نباتات را بیان کنیم. البته طبیعت را در انسان، در رابطه با بُعد جمادی و خواص نباتی او می‌توان استعمال کرد. ولی معمولاً در موردِ بی‌جانها است. مثلاً وقتی می‌خواهیم خاصیت آتشی را بیان کنیم، می‌گوییم: طبیعت آن این است که قابل احتراق است. یا طبیعت آب این است که سیال است. بنابراین، برای اشیاء به اعتبار خواص گوناگونی که دارند یک ویژگیهای ذاتی قائل می‌شویم که آنها را طبیعت می‌نامیم.
 - ۲- غریزه، که معمولاً در مورد حیوانات به کار می‌رود، و کمتر برای انسان در رابطه با بُعد حیوانی او به کار می‌رود ولی برای جماد و نبات اصلاً به کار نمی‌رود. حیوانات از یک ویژگیهای مخصوص درونی برخوردارند که راهنمای زندگی آنهاست، که اکتسابی هم نیست و سرشتی حیوانات است. غریزه میلی است که در حیوانات است و آنها علم به این میل ندارند، برخلاف انسان که امیالی دارد و علم هم به این امیال دارد. مثلاً گرسنه می‌شود. می‌داند که گرسنه می‌شود. حیوانات براساس همین حالتی که خداوند به آنها داده، زندگی و حرکت خود را شکل می‌دهند و جبراً از آن عدول هم نمی‌کنند.
 - ۳- فطرت، که فقط در مورد انسان به کار برده شده. گرچه همچون طبیعت و غریزه یک امر تکوینی است که در ذات انسانها نهاده شده، ولی تفاوت‌هایی با آن دارد از جمله: الف) طبیعت و غریزه در موجودات «ناخودآگاه» است یعنی آنها معلوم نیست به این خاصیت خود علم داشته باشند، ولی «فطرت» در آدمی «خودآگاه» است. یعنی می‌داند فطرتی دارد.

۱. برای توضیح بیشتر این سه واژه، به کتاب «فطرت» شهید مطهری رجوع شود.

ب) آن دو «جبری» است و قابل سرپیچی و تمرد نیست. ولی فطرت و حفظ آن اختیاری است؛ می‌توان آنرا اقرار یا انکار کرد.

ج) آن دو از نوع صفت و خصلت و حالت و کشش و... است، ولی فطرت از نوع معرفت و علم است، که آن هم معرفتی شهودی نسبت به خالق هستی. فطرت ویژگی‌های دیگری هم دارد که در ادامه بحثها خواهد آمد.

فطرت نوعی آفرینش خاص

ماده فطر در قرآن مکرر آمده، ولی با صیغه فطرت بر وزن فعله، یک بار بیشتر نیامده که آنهم در مورد انسان است. در ادبیات عرب «اسم نوع» مصدری است که دلالت می‌کند بر اینکه کار به شکل و نوع مخصوصی انجام گرفته، و در ثلاثی مجرد بر وزن فعله می‌آید. مثلاً یک وقت می‌گوئیم جلسه، یعنی نشستن. گاهی می‌گوئیم جلسه، یعنی نوع خاصی نشستن. اگر گفتیم جلست جلسه العبد، یعنی بنده وار و مثل نشستن بنده نشستیم. یا ركبته که نوع خاص ایستادن است. بنابراین لغت «فطرت» که در مورد انسان است، معنایش این است که آن گونه خاص از آفرینش که ما انسانها داریم و او به گونه مخصوصی آفریده شده است.

(و الْفِطْرَةَ الْحَالَةَ مِنْهُ كَالْجِلْسَةِ وَالرَّكْبَةَ - به نقل از النهایه ابن اثیر ج ۳، ص ۴۵۷ ماده فطر)

یعنی: فطرت نوع خاصی از آفرینش است، مثل "جلسه و ركبته" که نوع خاصی از نشستن و ایستادن است. مفسر کبیر علامه طباطبائی در المیزان ج ۲۰، ص ۲۹۸، می‌نویسد:

«فطرت، به معنی ایجاد و پیدایش چیزی از نیستی است، ولی وجود هیأت فعله بر آن ماده (فطر)، باعث گشته که معنی خاصی از آن به دست آید.»

فطرت در قلمرو قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)

با نگرش در دو آیه قرآن، یکی آیه ۱۷۲ سوره اعراف، که به آیه «ذر و میثاق» معروف است: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.

و دیگری در آیه ۳۰ سوره روم که به آیه «فطرت» معروف است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّا أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

و دقت در روایتی که از ائمه معصومین (علیهم السلام)، پیرامون این دو آیه در کتب تفسیر و حدیث وارد شده، برمی‌آید که وقتی می‌گوئیم «فطرت» به این معنی است که در عالمی به نام «عالم ذر» که قبل از این عالم بوده، خداوند به «گونه‌ای خاص»

ذات مقدّس خود را به همه انسانها معرفی کرده، و آنقدر این «تعریف» قطعی و واضح بوده که بدون درنگ همه به آنها اعتراف کرده و بلی گفته‌اند. آنگاه خدای متعال از آنها بر ربوبیتش پیمان گرفته، سپس آنها را بر آن معرفت مفلور ساخته، و با آن فطرت به دنیا آورده است.

در روایت زیر زراره که یکی از شاگردان ممتاز امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، از امام باقر علیه السلام تفسیر دو آیه فوق، و همچنین تفسیر آیه «حنفاء» (۳۱ - حج) را می‌پرسد، و پاسخ کاملاً گویاست. دقت کنید:

سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ؟

قَالَ الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ.

قَالَ زُرَّارَةُ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى الْآيَةُ؟

قَالَ: أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ وَ آرَاهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.»^۱

در این حدیث شریف، چهار آیه قرآن در ارتباط با هم توضیح داده شده و می‌رساند که:

۱- حنیفیت، همان فطرت است.

۲- فطرت، معرفت است.

۳- جایگاه فطرت، عالم ذر است.

۴- اگر فطرت نبود، کسی خدا را نمی‌شناخت.

۵- هر کس بر فطرت متولّد می‌شود، که همان معرفت توحیدی است.

روایات زیادی وارد شده که این مطلب را به خوبی بیان فرموده‌اند، که برای جلوگیری از اطالّه بحث از بیان آنها خودداری می‌شود. طالبین می‌توانند به کتب تفسیر، ذیل آیات مربوطه از جمله: نورالثقلین ج ۲ و ۴ و برهان ج ۴ و همچنین به کتابهای بهار الانوار ج ۳ ص ۲۷۶، اثبات الهدا ج ۱ باب ۲، اصول کافی ج ۳ ص ۲۰، توحید صدوق ص ۳۲۸ رجوع کنند.

دقت در آیه «فطرت» گویای چند نکته روشن است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، می‌رساند دین حنیف است، که همه باید بدان روی آورند. و در روایات «حنیفیت» همان فطرت است و فطرت هم به معنی توحید و معرفت توحیدی است. وقتی زراره از امام باقر علیه السلام از «حنیفیت» می‌پرسد حضرت می‌فرماید:

هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فَطَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى مَعْرِفَتِهِ.^۲

۲- فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، گویای آنست که خدای متعال بشر را بر آن فطرت آفریده:

۱. اصول کافی ترجمه مصطفوی ج ۳، ص ۲۰.

۲. بحار الانوار ۳، ص ۲۷۹.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَطَرَتِ اللَّهُ اللَّيِّ فِطْرَ النَّاسِ عَلَيْهَا قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ.^۱
۳- لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، مؤید این نکته است که حقیقت فطرت، که خدای انسان را با آن آفریده، و در نفسِ انسان تقرّر یافته و قابل هیچگونه تبدیل و دگرگونی نیست، و هیچ‌گاه زوال نمی‌یابد. و ثابت است:

امام صادق (علیه السلام) ثَبَّتَ الْمَعْرِفَةَ فِي قُلُوبِهِمْ.^۲
وَ أَثْبَتَ الْإِقْرَارَ فِي صُدُورِهِمْ.^۳

۴- ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيَمُ، بیانگر آنست که این دین حنیف یا فطرتِ توحیدی، دارای قوام و استحکام است، و از استواری و تمامیتِ کامل برخوردار می‌باشد، تا جائیکه با آن حجت تمام می‌شود و جای هرگونه عذر و بهانه‌ای گرفته می‌شود.

امام رضا (علیه السلام) ... وَ بِالْفِطْرَةِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ.^۴

امام صادق (علیه السلام) ... نَعَمَ لِلَّهِ الْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ أَخَذَهُمْ يَوْمَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ.^۵

۵- وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، سرانجام در قسمتِ پایانی آیه می‌فرماید: بیشترِ مردم از وجودِ این گوهرِ تابناک و حقیقتِ ارزنده در خود بی‌اطلاع و نادانند.

اهمیت این جمله قرآن آنگاه آشکارتر می‌شود، که وقتی به کتب و نوشته‌های اندیشمندان که در موردِ فطرت قلم زده‌اند رجوع می‌کنیم، می‌یابیم که هر یک به نوعی، طبق ذوق و سلیقه شخصی اظهار نظر کرده‌اند، و نه تنها حق مطلب را نرسانده‌اند، که گاهی خلاف نظر دین سخن رانده‌اند.

جالب این است که «فطرت» برای اولین بار در قرآن مطرح شده، و هیچکس قبل از آن، آنرا در موردِ انسان به‌کار نبرده^۶ و اگر خدای متعال بر آدمی منت نمی‌نهد، و آنرا بیان نمی‌کرد، هیچ‌کس از آن خبری نداشت.

چون بانی و کاشف این حقیقت ارزشمند خود قرآن است، باید خود دید قرآن و حاملین علوم آن که معصومین‌اند، در این باره چه فرموده‌اند، و آنرا در چه موردی به‌کار برده‌اند؟

فهم دقیق فطرت را باید از این طریق جستجو کرد، نه اینکه به توجیه و تأویل‌های شخصی پرداخته، آنرا از اوج و محتوای پُر بار، در پیچ و خمهای الفاظ و عبارات گرفتار سازیم، و در نتیجه خود را از فهمِ ذخایر غنی و پُر نشاطِ معارفِ دینی محروم نمائیم. (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.)

۱. بحار الانوار، ۳، ص ۲۷۷.

۲. بحار الانوار ج ۳، ص ۲۸۰، حدیث ۱۶.

۳. بحار الانوار ج ۵، ص ۲۲۳، حدیث ۱۳.

۴. توحید صدوق، ص ۳۵.

۵. بحار الانوار ج ۳، ص ۲۸۰، حدیث ۱۷.

۶. فطرت، ص ۸، مرتضی مطهری.

جایگاه فطرت

آدمی قبل از ورود به این عالم، معرفت حقیقی نسبت به خدایش به دست آورده و خالقش را دیده و با او سخن گفته (با چشم و گوش و زبان همان دنیا) و اعتراف به وحدانیت و نبوت و ولایت کرده است. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع كَيْفَ أَجَابُوا وَ هُمْ ذُرٌّ قَالَ جَعَلَ فِيهِمْ مَا إِذَا سَأَلَهُمْ أَجَابُوهُ يَعْنِي فِي الْمِيثَاقِ.^۱

او وقتی به دنیا می‌آید آن پیمان‌نامه و عهدنامه و قولنامه را برگردنش آویخته دارد، و با آن دین و صیغه زاده می‌شود، ولی از آن حقیقت گرانها غافل است.

تا به خاک آدمم آن واقعه از یادم رفت گرچه با مهر وی از مادر گیتی زادم

انبیاء می‌آیند که با تذکر، او را از غفلت بدر آورند و متوجه آن «عهد آستی» نمایند.
(و يَذْكُرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ - خطبه اول نهج البلاغه)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ قَالَ كَانَ ذَلِكَ مُعَايَنَةَ اللَّهِ فَانْسَاهُمْ الْمُعَايَنَةَ وَ أَثْبَتَ الْإِقْرَارَ فِي صُدُورِهِمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا عَرَفَ أَحَدٌ خَالِقَهُ وَ لَا رَازِقَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.^۲

بنابراین مبدأ و جایگاه فطرت، عالم دیگری است به نام «عالم ذر» که در آن عالم خدای را بالعیان و المشاهده یافته‌ایم، با او سخن گفته و هم اکنون نقشی از آن معرفت شهودی را در سینه داریم.
فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ.^۳

خدایوند آن معرفت را در وجود ما دفن کرده و از یادمان برده و آنرا فراموشانده، و آنگاه ما را به آن واقعیت فراموش شده، و صحنه از یاد رفته، به این دنیا آورده، که یک بار دیگر بندگان آزمایش شوند، و با یادآوری فرستادگان به پیمان و عهد خویش اعتراف نمایند. راه شکر و کفر، اقرار و انکار، سعادت و شقاوت و جویندگان آنها جدا شود، و یکبار دیگر حجت بر همگان تمام گردد. (بِالْفِطْرَةِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ)^۴

فطرت گوهر انسانیت

«این گنج پنهان» در وجود آدمی، و این نوع خاص آفرینش، ملاک و معیار ارزش و بهای «انسان» است. انسانیت انسان مدیون آن بینش شهودی نسبت به ذات لایزال الهی است. و اگر آن نبود دیگر انسان نبود.
به فرمایش مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام): فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَّوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصِدُّ عَنْهُ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ.^۴

۱. کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۳، ص ۱۹.

۲. بحار الانوار ج ۵، ص ۲۲۳.

۳. توحید صدوق ص ۳۳۰.

۴. نهج البلاغه فیض، خطبه ۸۶، ص ۲۱۴.

معرفت فطری دارای آنچنان جایگاه والائی است که اگر خدای جهان آنرا به بشر عطا نمی‌کرد، مقام و موقعیتِ انسانیت و عبودیت بی‌معنا بود. هیچکس، هیچ خبری از خدای خود نداشت و موجودی هیچ و پوچ بود. خدای بر ما منت نهاد و این دریچه را بر روی بندگان گشود که زبان ما به ذکرش گویا باشد و قلب ما جایگاه معرفت او قرار گیرد.

گوهری در میان این سنگ است یوسفی در میان این چاهست
پس این کوه قرص خورشید است زیر این ابر زهره و ماهست

قال الصادق عليه السلام فَكَانَ مِنْ نِعْمِهِ الْعِظَامُ وَالْأَثْنَةُ الْجِسَامِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا تَقْرِيرُهُ قُلُوبَهُمْ بِرَبُّوبِيَّتِهِ وَأَخَذَهُ مِيثَاقَهُمْ بِمَعْرِفَتِهِ.^۱
عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ لَأَبِي جَعْفَرٍ عَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ قُلْتُ وَخَاطَبُوهُ قَالَ فَطَاطًا رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَأَزُقُهُمْ.^۲

مميز بین انسان و سایر موجودات، و رمز برتری او از آنها در همین است، که اگر نباشد او «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» است. اگر در حدیث می‌خوانیم:

قال النبي صلى الله عليه وآله كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودًا نَهٍ وَيَنْصَرَانِهِ.^۳

این فطرتی که هر مولودی با آن زاده می‌شود، همان حقیقتِ ثابت و استواری است که موجب همه بزرگیها و ارزشهاست، که موقف و منشاء آن «عالمِ ذر» است.

اگر انسان به سخن انبیاء راستین توجه نکند، و نخواهد به آن معرفتِ موهوبی قدسی محل بگذارد، قطعاً تحت تأثیر پدر و مادر یهودی یا نصرانی و یا... محروم می‌گردد، و سقوط می‌کند.

گناه و معصیت و آلودگیهای اخلاقی بزرگترین مانع دریافت و وجدان این گوهرِ گرانبه‌است، و عظیم‌ترین حجاب در مقابل تابش این گوهر تابناک.^۴

۱. بحار الانوار، ۳، ص ۱۵۲.

۲. بحار الانوار ج ۳، ص ۲۷۸.

۳. توحید صدوق، ص ۲۸۱.

۴. آنچه گفته می‌شود، فطرت کم فروغ یا خاموش می‌شود، درست نیست. نور فطرت آنچنان قوی و پایدار است که هرگز به تاریکی و خاموشی نمی‌گراید، و غیرقابل تبدیل و پابرجاست (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ) فقط گناه در مقابل آن مانع ایجاد می‌کند. مثل پرده سیاهی که مقابل چراغ پر نوری قرار دهیم. چراغ نور خود را دارد ولی از پشت پرده (إِنَّ الْحِجَابَ عَنِ الْخَلْقِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ).

فطرت یا معرفت

«فطرت» که در دین گاهی به «حنیفیت»^۱، گاهی به «اسلام»^۲ و گاهی به «دین قیّم»^۳ و گاهی به «صیغه»^۴ از آن یاد شده، نوعی خاص از «علم و معرفت» است که خدای در وجود ما به ودیعت نهاده و آن، در عالم دیگری صورت پذیرفته و ما اکنون هیچ صورت ذهنی و ادراکی از آن نداریم.

آفرینش انسان را، خالق هستی بگونه‌ای انجام داده، که حقیقت آدمی با آن معرفت و دریافت، سرشته شده و نفس او حامل آن است.^۵

در سراسر روایات در مورد فطرت، سخن از معرفت، مشاهده بالعیان و رؤیت قلبی است. «قَالَ زُرَّارَةٌ وَسَأَلَتْهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ أَلَايَةَ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالَّذِرِّ فَعَرَفَهُمْ وَأَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفُوا أَحَدٌ رَبَّهُ وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالَقُهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ.»

اگر بخواهیم طبق معمول تعریفی از فطرت داشته باشیم باید بگوئیم فطرت عبارتست از:

نوع خاصی از «بینش شهودی» نسبت به خدای متعال که سرچشمه این آگاهی شاهدانه «عالم ذر» می‌باشد.

«فطرت» به هر معنایی دیگر غیر از آنچه ذکر شد (معرفت توحیدی عالم ذر)، به کار برده شده، از باب مسامحه در بکارگیری لفظ بوده. در روایات هم کاربرد آن فقط مربوط به همان «معرفت» بوده و در هیچ مورد دیگری به کار برده نشده است. (آیه «فطرت» و «میثاق» و روایات ذیل آنها همه همین را می‌گویند.)

مثلاً نمی‌توان گفت: انسان فطرتاً به فرزند علاقه دارد، یا طلب سعادت فطری است، یا نیکی خواهی فطری است و از این قبیل. حتی عقل فطری هم نداریم، بلکه در روایات «عقل طبعی» داریم.

مقوله‌هایی چون: سرشت، میل، ذات، غریزه، نهاد و غیره هیچ‌یک از اینها جای فطرت را نمی‌گیرد.

فطرت بالاتر از همه اینهاست و شبیه هیچکدام نیست.

آن معرفت خاصی که از آن به فطرت تعبیر شده، و همه انسانها با آن مفلطونند، قابل تصور و ادراک با هیچ‌یک از ابزار و قوای بشری، و قابل سنجش و مقایسه با هیچ عنوانی نیست. و هیچ‌کس قادر به تبیین و توضیح آن نمی‌باشد مگر آنکه خداوند متعال لطف کند و دوباره آن معرفت خالص و بی‌چون را در انسانها تکرار نماید، و این فقط «صنع الله» است.

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مِنْ هِيَ قَالَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ.^۱

۱. بحارالانوار ج ۳، ص ۲۷۹، حدیث ۱۱، و ص ۲۸۱، حدیث ۲۱، و ص ۲۷۶، حدیث ۱.

۲. بحارالانوار ج ۳، ص ۲۷۸، حدیث ۷.

۳. ذلك الدين القيم.

۴. بحارالانوار ج ۳، ص ۲۷۹ - ۲۸۱، حدیث ۱۴-۱۵-۱۹-۲۰.

۵. به همین سبب «معرفت النفس»، «انفع المعارف» قلمداد شده، و آنکه معرفت به نفس پیدا کند، معرفت به رب پیدا می‌کند. (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ.)

تعبیری که در مورد فطرت شده از قبیل: عقیده مذهبی، گرایش توحیدی، استعداد خداجوئی، حس مذهبی، شعور دینی و... اینها هیچ‌یک فطرت نیست، بلکه آثار فطرت است. آن مشعلِ فروزان دارای، آنچنان گسترهٔ شدید و وسیعی است که اینها و بسیاری دیگر از صفات و خصوصیات و گرایشهای نیکِ بشر را می‌توان پرتو آن به حساب آورد که خدای عالمیان به انسان موهبت فرموده است.

فطرت دارای چنان نفوذ و اثری است که همه اینها را دربرمی‌گیرد. این «دینِ قیم» مبنا و اساس همهٔ تعالیم و معارف الهی قرار گرفته، و اگر آن نبود، نه حس مذهبی، نه گرایش دینی، نه حالت قدسی و... نه هیچ انگیزه دیگری در این دنیا نبود. بلکه هیچ کس معبودِ خود را نمی‌شناخت، و چون موجود بی‌معنایی، نمی‌دانست که ربُّش و رازقش کیست «لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَ لَا مَنْ رَازِقُهُمْ» اینها همه فروغ همان «نور تابناکند» که خالق هستی در «عالمِ ذر» در انسانها به ودیعت نهاده است.

ویژگی فطرت

- با آنچه بیان شد چند ویژگی و شاخصهٔ «فطرت» را به شرح زیر برمی‌شمریم:
- ۱- قابل تغییر و تبدیل نیست.
 - ۲- آنچنان قوی و مستحکم است که تمامی دستوراتِ شرع بر پایهٔ آن نهاده شده.
 - ۳- از مقولهٔ معرفت است.
 - ۴- منحصر در معرفهٔ الله است، آنهم ویژهٔ عالمِ ذر.
 - ۵- فطرت فراموش شده، و منسی خداست.
 - ۶- به تذکر انبیاء قابل تکرار است.
 - ۷- اگر نبود، در این عالم کسی خدا را نمی‌شناخت.
 - ۸- تحت تأثیر هیچ عالمی از بین نمی‌رود.
 - ۹- موهوبتی است و اکتسابی نمی‌باشد.
 - ۱۰- قابل دریافتِ عقل نیست، باید با «نقل» و «وحی» راهی به آن گشود.
 - ۱۱- هوای نفس و معصیت حجاب فطرت است.

خدایا! در ظهورِ یگانه احیاگر و مظهرِ زیبای فطرت، امام
عصر علیه السلام تعجیل فرما، و ما را در زمرهٔ اقرارکنندگان و
ثابت قدمان بر پیمان ولایت قرار بده. آمین...